

تحلیل روان‌شناختی خودشیفتگی در مثنوی مولوی با رویکرد به آراء اریک فروم

سیده مرضیه مطهری^۱، احمد کریمی^{۲*}، کورس کریم پسندی^۳، فهیمه مشایخ کندسکلا^۴

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.
^{۲*} استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. (نویسنده مسئول)
^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.
^۴ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

نویسنده مسئول: Email: a.karimi049@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۹ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۵

چکیده

نقد متون ادب فارسی با رویکرد به آراء روان‌شناسان معاصر، گویای پیوند عمیق آثار ادبی با علم روان‌شناسی است. از همین رهگذر، مولوی در مقام یک روان‌شناس با تمرکز بر روان و زندگی انسان، خودشیفتگی را به‌عنوان یک اختلال روانی در شخصیت آدمی مطرح می‌کند که موجب فراق‌کنی عیب‌ها، روان‌پریشی، منطق‌تراشی و اعتماد به نفس کاذب فرد می‌شود. لذا این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد به آراء اریک فروم به واکاوی خودشیفتگی در مثنوی مولوی می‌پردازد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که مولوی در اثر خودآگاهی، هسته مرکزی خودشیفتگی را کنترل می‌کند؛ لذا نه در شخصیت هنری مولوی (شاعری و عارفی) و نه در شخصیت حقیقی او، هیچ نشانه‌ای از خودشیفتگی شدید نمی‌توان یافت؛ علاوه بر آن با توجه به فناپذیری خودشیفتگی و جنبه زیست‌شناختی آن برای بقا، سعی دارد در پرتو مکانیسم تصعید، انرژی غریزی فرد خودشیفته را به مجاری مقبول و خلاق در جامعه هدایت کند تا ضمن ایجاد تعادل، فرد خودشیفته برای دستیابی به شخصیت سالم، خودشیفتگی را به خودشکفتگی بدل کند.

کلیدواژه: مثنوی مولوی، اریک فروم، روان‌کاوی، خودشیفتگی.

۱- مقدمه

با مطالعه متون عرفانی ادب فارسی، می‌توان دریافت که عارفان مسلمان با تمرکز بر ساحت بیرونی و درونی انسان، واژه‌هایی هم‌چون: خودبینی، خودستایی، خودپرستی و دیگر مشتقات و مترادفات حوزه معنایی آن را در شمار دردهای نازل نفسانی و درونی انسان مطرح می‌کنند؛ زیرا «نشیب درد فرودین، شیبی بی‌فراز است و انسان را به خاک مذلّت و تباهی می‌افکند و دوی درد فرودین، خاک گور است و بس» (کریم‌پسندی، ۱۳۹۶: ۱۰۶). از این رو حافظ شیرازی در یک پیام انسان‌ساز، درد خودپرستی را موجب عدم آگاهی از حقیقت عشق و مایه هلاکت آدمی می‌داند و می‌گوید:

با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی / تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی (حافظ، ۱۳۷۲: ۴۳۵)

البته باید اذعان داشت عارفان از آبخشور معنوی قرآن کریم، خاصه داستان خودبینی ابلیس از سجده در برابر حضرت آدم (ع) و آیاتی هم چون: «قال انا خیر منه خلقتی من نار و خلقته من طین» (اعراف/۱۲) بهره می‌برند؛ لذا درد خودبینی و خودپرستی را منشأ همه آفت‌های درونی و روانی انسان قلمداد می‌کنند که در نهاد هر آدمی به اشکال مختلف وجود دارد و باعث عدم تعادل شخصیت انسان می‌شود:

علتی بتر ز پندار کمال	نیست اندر جان تو ای ذودلال
از دل و از دیده‌ات بس خون رود	تا ز تو این معجبی بیرون رود
علت ابلیس انا خیری بدست	وین مرض در نفس هر مخلوق هست (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۲۱۶/۱-۳۲۱۴)

حال آن‌چه را که عارفان، درد خودپرستی و خودبینی می‌نامند، در روان‌شناسی به خودشیفتگی تعبیر می‌شود. البته همان‌گونه که عارفان، خودپرستی را به‌عنوان یک درد نازل درونی مطرح می‌کنند؛ روان‌شناسان گویی در همان معنا و به زبان علمی آن را به‌عنوان اختلال روانی در شخصیت آدمی مطرح می‌کنند؛ لذا از لحاظ مفهومی این دو واژه یکی هستند. بر این اساس نویسنده در این مقاله، سعی دارد مقوله خودشیفتگی را در مثنوی مولوی به‌عنوان یک اختلال شخصیت با رویکرد به آراء اریک فروم، نقد روان‌شناختی کند.

۱-۱- بیان مسأله

در روان‌شناسی اریک فروم، مقوله خودشیفتگی به‌عنوان یک اختلال روانی در شخصیت آدمی مطرح است. فروم عقیده دارد این اختلال شخصیتی، باعث فراق‌کنی عیب‌ها، منطق تراشی بی‌جا، روان‌پریشی، داوری متعصبانه، قضاوت نامعقول و ایجاد حس خود برتر بینی در فرد خودشیفته می‌شود. از طرف دیگر بر اساس آراء اریک فروم و با خوانش روان‌شناختی مثنوی مولوی، می‌توان دریافت که مولانا، اختلال خودشیفتگی در روان آدمی را با عنوان درد نازل نفسانی و درونی انسان مطرح می‌کند که حاکی از این حقیقت است که «روان کاوی از بدو پیدایش با ادبیات عجین بوده و به‌رغم آن که در اصل برای نقد ادبی، ابداع نشده است، می‌تواند در مطالعات نقادانه ادبی کاربرد داشته باشد» (پاینده، ۱۴۰۱: ۷۱). از این رو نویسنده در این مقاله سعی دارد در پیوند ادبیات با روان‌شناسی، مقوله خودشیفتگی را در مثنوی مولوی با رویکرد به آراء اریک فروم بررسی کند تا خواننده آگاه دریابد که مولانا در قرن سیزده میلادی با تمرکز بر روان آدمی، خودشیفتگی را به‌عنوان یک اختلال روانی در شخصیت آدمی مطرح می‌کند و به آسیب‌شناسی آن می‌پردازد.

۱-۲- سؤالات تحقیق

پرسش‌های اصلی که در این مقاله مطرح است عبارتند از:

- ۱- مظاهر خودشیفتگی در مثنوی مولوی بر اساس آراء اریک فروم کدام‌اند؟
- ۲- انواع خودشیفتگی کدام‌اند؟
- ۳- چگونه می‌توان خودشیفتگی را آسیب‌شناسی روان‌شناختی کرد و ...

۱-۳- فرضیه تحقیق

- ۱- چنین به‌نظر می‌رسد که مولوی با توجه به جامعه زمان خود، مظاهر و نمودهای خودشیفتگی را بیشتر در صورت‌گرایی‌های افراطی و ادعاهای علمی می‌داند.
- ۲- به نظر می‌رسد مولوی، انواع خودشیفتگی را به خودشیفتگی بهینه و خودشیفتگی بیشینه تقسیم‌بندی می‌کند.
- ۳- چنین می‌نماید که مولوی، آسیب‌شناسی خودشیفتگی را بیشتر در منطق تراشی، روان‌پریشی، فراق‌کنی عیب‌ها و ... مطرح می‌کند.

۱-۴- پیشینه تحقیق

درباره پیشینه این پژوهش باید گفت با توجه به بررسی‌های لازم، مقاله‌ای با عنوان تحلیل روان‌شناختی خودشیفتگی در مثنوی مولوی با رویکرد به آراء اریک فروم تألیف نشده است. اما در این راستا، مقالاتی به رشته تحریر درآمده است که عبارتند از: کریم‌پسندی، کورس (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان درد خودبینی از دیدگاه مولوی به تبیین نگرش عرفانی مولوی درباره درد خودبینی می‌پردازد؛ از این رو درد خودبینی را قوی‌ترین و مذموم‌ترین درد نازل نفسانی انسان می‌داند که مانع خدایینی و عروج انسان به سوی کمال مطلق است. کریمی، محمد و قوامی، بدریه (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان بررسی خودشیفتگی و فرافکنی در حکایت نخچیران و شیر مثنوی معنوی، اختلال خودشیفتگی در روان آدمی را باعث فرافکنی عیب‌ها، ندیدن حقایق و در نهایت باعث تباهی انسان می‌دانند. ماحوزی، امیرحسین (۱۳۸۹) در مقاله مولانا و مفهوم من به تبیین دو نوع «من» می‌پردازد: یک من دروغین که تنها تصویر و سایه‌ای از من حقیقی است که تجلی آن به ویژه در نوعی اختلال شخصیت به نام اختلال شخصیت فرد خودشیفته دیده می‌شود؛ در برابر من دیگری که حقیقی است و مفهوم واقعی هستی انسان را تشکیل می‌دهد. طاهری‌نیا و دیگران (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان بررسی پدیده خودشیفتگی (خودستایی) در شعر حافظ و مثنوی به بررسی «خود» در میان حافظ و مثنوی می‌پردازند. خودشیفتگی حافظ را منحصر به بُعد هنری و شعری خود دانسته‌اند؛ در حالی که مثنوی هر دو شخصیت هنری و حقیقی خود را می‌ستاید که نمودهای خودشیفتگی بیشتری را در دیوان شاعر به دنبال دارد. باغجری و ترکاشوند (۱۳۹۶) در مقاله خودشیفتگی (نارسیسم) در شعر احمدالصادق النجفی، چهار سطح خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی در برابر مردم عادی، خودشیفتگی در برابر شاعران دیگر و خودشیفتگی در برابر منتقدان را بررسی کرده‌اند. قریشی و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله دیگری با عنوان گذر از افسانه نارسیس به خویشتن در غزلیات شمس، با نگاهی به این افسانه، رد پای خویشتن و تجربه دیدار، نام‌ها، دال‌ها و شکل‌های بروز و توصیف آن و نیز روند دست‌یابی به آن را ضمن توجه به دیدگاه‌های روان‌شناسی، به‌ویژه آموزه‌های یونگ در گستره غزل مولانا واکاوی می‌کنند. اما مزیت پژوهش حاضر از آن جهت است که با رویکرد به آراء اریک فروم، سعی دارد اختلال خودشیفتگی را نقد روان‌شناختی کند تا خواننده امروزی دریابد که مولوی در قرن سیزده میلادی، پیش از فروم، در مقام یک روان‌کاو و روان‌درمانگر، خودشیفتگی انسان را به‌عنوان یک اختلال شخصیتی مطرح کرده است.

۱-۵- روش تحقیق

این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد به آراء فروید و فروم و با مراجعه به منابع کتاب‌خانه‌ای، صورت پذیرفته است. لذا ابتدا ابیاتی که با مدخل‌های تعریف شده در مقاله، سنخیت بیشتری داشته، استخراج گردیدند و سپس براساس منابع فراخور بحث، تحلیل لازم انجام شده است.

۱-۶- اهداف و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت این پژوهش از آن جهت است که امروزه پیشرفت محیرالعقول علوم و فنون، حرکت جامعه جهانی را به سمت فردنگری و شخص‌محوری هدایت می‌کند؛ لذا افراد در چنین جامعه‌ای، سعی دارند خود را بسیار ایده‌آل‌تر از چیزی که هستند نشان دهند؛ از این رو مظاهر و نشانه‌های اختلال خودشیفتگی در حال افزایش است. بنابراین جا دارد انسان امروز با خوانش روان‌شناختی مثنوی مولوی، بازگشت به خویشتن خویش داشته باشد و به‌جای خودشیفتگی به خودشناسی بپردازد تا تعادل شخصیتی و تعامل با افراد جامعه را حفظ کند.

۲- مباحث نظری

آنچه را که افلاطون «خویشتن‌دوستی» می‌نامد، در روان‌شناسی اریک فروم به‌عنوان یک اختلال روانی در شخصیت آدمی، به خودشیفتگی تعبیر می‌شود. البته باید اذعان داشت که این بحث، ریشه در اساطیر یونان باستان دارد. در اساطیر یونان، افسانه‌ای به نام نارسیس وجود دارد. «نارسیس در اساطیر یونان، پسر زیبای خدای

رودخانه است. به عشق پری کوهسار اعتنایی نکرد و الهه عشق به کیفر این گناه او را عاشق خود ساخت، و این کیفر بدین‌گونه اجرا شد که روزی نارسیس خواست از چشمه‌ای آب بنوشد، عکس خود را در آب دید، عاشق خود شد و خواست خود را در آغوش بکشد در آب افتاد و ناپدید گردید» (فلوطین، ۱۳۶۶: ۱/۱۲۳). این افسانه یونانی به وضوح نشان می‌دهد که این‌گونه خویش‌دوستی (خودشیفتگی) نوعی بلا است، و اگر شدت یابد به نابودی نفس می‌انجامد. حال با توجه به این پیشینه اسطوره‌ای بحث، در روان‌شناسی اریک فروم، نظریه خودشیفتگی به‌عنوان یکی از کشفیات نافع و جامع در شناخت شخصیت فرد مطرح است. از این رو فروم از آن «برای فهم پدیدارهای مشخصی چون روان‌پریشی (روان‌نژندی خودشیفته)، عشق، اضطراب اخصاء (ترس از اختگی)، حسد، سادیسیم و هم‌چنین درک پدیدارهای جمعی از قبیل آمادگی طبقات ستم‌دیده برای وفاداری نسبت به فرمانروایان خویش سود می‌جویند» (گرانیر، ۲۰۰۰: ۹). لذا اریک فروم، خودشیفتگی را به‌عنوان اختلال شخصیت در تحلیل روانی انسان مورد استفاده قرار می‌دهد؛ از این رو عقیده دارد خودشیفتگی یعنی «عشق افراطی به خود و تکیه بر خودانگاشت‌های درونی است که فرد خودشیفته، بر اساس خصیصه‌های روانی و شخصیتی در عشق بیش از اندازه به خود، شناسایی می‌شود» (فروم، ۱۳۹۵: ۶۸).

۳- بحث و بررسی

۳-۱- انواع خودشیفتگی

با بررسی آراء روان‌شناسان اریک فروم، می‌توان دریافت که او خودشیفتگی را به دو نوع تقسیم می‌کند: خودشیفتگی بهینه، خودشیفتگی بیشینه.

۳-۱-۱- خودشیفتگی بهینه

اریک فروم عقیده دارد در انسان یک هسته مرکزی خودشیفتگی وجود دارد که منبع انرژی غریزی آدمی محسوب می‌شود و نمی‌توان آن را از بیخ و بُن برکنند یا وجود آن را خشکانند؛ به عبارت دیگر «از لحاظ حکمت علل غائی، طبیعت مقدار زیادی خودشیفتگی در آدمی به ودیعه نهاده است که او را به انجام آن‌چه برای بقا ضروری است، قادر سازد.» (فروم، ۱۳۹۵: ۸۳) بر این اساس، فروم معتقد است از لحاظ زیست‌شناختی، خودشیفتگی بهینه برای بقا و حیات ضروری است؛ البته «حقانیت این امر خاصه در آن است که طبیعت به آدمی غرایز تکامل‌یافته‌ای چون حیوانات عطا نکرده است. برای حیوان مسئله بقا وجود ندارد؛ زیرا فطرت غریزی او به نحوی است که برای تلاش کردن مجبور به تصمیم گرفتن نیست. دستگاه غریزی در آدمی بیشتر خاصیت خود را از دست داده است؛ از این رو خودشیفتگی بهینه این کنش بسیار ضروری را برعهده می‌گیرد» (همان: ۸۳). حال با مطالعه آثار مولوی، خاصه مثنوی معنوی، می‌توان دریافت که حکایت‌ها، داستان‌ها و تمثیلات زیبایی در نقد و نفی خودشیفتگی شدید بیان می‌کند؛ اما تنها در یک مورد قائل به خودشیفتگی بهینه یا خودشیفتگی مثبت است و آن هم خودشیفتگی در برابر افراد فرومایه هوی پرست است که برای بقا و عزت نفس ضروری است و در واقع «بخشی از تلاش انسان برای قرار گرفتن در مسیر درست زندگی و داشتن شخصیت سالم است که به انسان عزت نفس می‌بخشد» (هریس، ۱۳۹۲: ۲۵۱). مولوی این حقیقت را این‌گونه بیان می‌کند:

ای تو اوضاع برده پیش ابلهان وی تکبر برده تو پیش شهان
آن تکبر بر خسان خوب است و چُست هین مرو معکوس، عکسش بند توست (مولوی، ۱۳۶۳: ۲۲۲۶/۴-۲۲۲۵)

۳-۱-۲- خودشیفتگی بیشینه

اریک فروم در برابر خودشیفتگی بهینه، خودشیفتگی بیشینه را مطرح می‌کند و آن را تهدیدی برای بقا می‌شمارد. فروم معتقد است خودشیفتگی بیشینه، انسان را به مرز سلامت و جنون پیش می‌برد و این را «می‌توان در مردانی یافت که به قدرتی فوق‌العاده رسیده‌اند. فراعنه مصر، قیصران روم، خاندان بورژوا، استالین و تروخیلو، همگی آن‌ها از ویژگی‌های معین و مشابهی برخوردارند. به قدرت مطلق دست یافته‌اند؛ کلامشان، معیار غائی قضاوت در همه چیز، از جمله مرگ و زندگی است؛ ظاهراً توانایی آن‌ها برای انجام آن‌چه می‌خواهند انتهایی ندارد؛ خدایانی هستند که تنها بیماری، کهولت و مرگ محدودشان می‌کند» (فروم، ۱۳۹۵: ۷۳). بر این اساس،

مولوی با تمرکز بر روان و زندگی انسان، خودشیفتگی بیشینه را بیشتر در شهرت‌طلبی، قدرت‌خواهی و جاه‌طلبی انسان‌ها می‌بیند که اعتماد به نفس کاذب و پایگاه موهوم اجتماعی را برای فرد فراهم می‌کند. مولوی برای تبیین نشانه‌های خودشیفتگی فوق‌الذکر با الهام از قرآن، شخصیت فرعون را نمونه بارز خودشیفتگی بیشینه مطرح می‌کند و کار او به واسطه خودشیفتگی شدید به جایی می‌رسد که خود را قدرت بلامنازع جهان می‌بیند و در نهایت ادعای خدایی می‌کند:

غافل از ماهیت این هر دو نام	تو آن‌ا ربُّ همی گویی به عام
کی انادان بند جسم و جان بود؟	ربُّ بر مربوب کی لرزان بود؟
از آنای پر بلای پر عنا	نک آن‌ا ماییم رسته از آن‌ا
در حق ما دولت محتوم بود	آن‌ا نایی بر تو ای سگ شوم بود
کی زدی بر ما چنین اقبال خوش	گر نبودت این‌ا نایی کینه‌کش
بر سر این دار پندت می‌دهیم (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۱۳۳/۵-۴۱۲۸)	شکر آن‌ا کز دار فانی می‌رهیم

۲-۳- مظاهر خودشیفتگی

در این بخش به بررسی مظاهر و نمودهای خودشیفتگی می‌پردازیم:

۱-۲-۳- خودشیفتگی و علم

یکی از مظاهر خودشیفتگی انسان معاصر با توجه به پیشرفت محیرالعقول علوم و فنون که پرده از ظرفیت‌های هستی برمی‌دارد؛ علم است. در ادوار تاریخ اروپا بعد از قرون وسطی و در دوره رنسانس و نوزایی، پیشرفت علم، موضوع تازه‌ای برای خودشیفتگی انسان شده است؛ به گونه‌ای که «غرور خودشیفته آدمی به این که آفریننده بی‌شماری از اشیاء باشد که قبلاً در رؤیا هم متصور نبود، به این که کاشف رادیو، تلویزیون، نیروی اتمی، سفر فضایی و حتی نابودکننده احتمالی کره خاک باشد، موضوع جدیدی برای تورم نفس خودشیفته در اختیار آدمی گذاشته است» (فروم، ۱۳۹۵: ۹۹). حال رد پای این نگرش روان‌شناختی به خودشیفتگی علمی را می‌توان در اولین داستان مثنوی «عاشق شدن پادشاه بر کنیزک» پیگیری کرد. در این داستان بعد از بیماری کنیزک، پادشاه، حکیمان و پزشکان را برای درمان کنیزک جمع می‌کند. پزشکان مدعی نیز از روی خودشیفتگی به علم خویش، مشیت الهی را که بالای همه علل و اسباب ظاهری است، نادیده می‌گیرند؛ از این رو همین خودشیفتگی سبب می‌شود از درمان کنیزک عاجز شوند و درد او را که بیماری روانی و عشق بوده است، تشخیص ندهند:

گفت جان هر دو در دست شماست	شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست
دردمند و خسته‌ام درمانم اوست	جان من سهل است جان جانم اوست
برد گنج و دُر و مرجان مرا	هر که درمان کرد مر، جان مرا
فهم گرد آریم و انبازی کنیم	جمله گفتندش که جان‌بازی کنیم
هر آلم را در کف ما مرهمی است	هر یکی از ما مسیح عالمی است
پس خدا بنمودشان عجز بشر (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۸/۱-۴۳)	گر خدا خواهد نگفتند از بطر

مولوی با طرح این داستان هم‌چون «روان‌مانگری است که فقط یک‌بار به موضوعی نمی‌پردازد؛ بلکه با توجه به مقتضیات فکری و نیاز خواننده و با اداره صحیح جلسات درمان، خواننده را جذب مفاهیم درمانی کرده و ناخودآگاه او را با خود به جلسات بعدی اشعارش دعوت می‌کند» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۵۶). بر این اساس، مولوی یک‌بار ذهن خواننده را به سوی پزشکان جسمانی که افرادی خودشیفته به علم خویش هستند، می‌کشاند؛ لذا نمی‌تواند کنیز را درمان کنند و بار دیگر ذهن مخاطب را برای درمان به سوی طبیب روحانی می‌کشاند که با دیدن «رنگ و رو و نبض و قاروره» متوجه می‌شود کنیز بیمار جسمانی نیست؛ بلکه بیمار روانی است:

دید از زارپش کو زار دل است تن خوش است و او گرفتار دل است (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۰۸/۱)

در حقیقت مولوی در تقابل طیب جسمانی با طیب روحانی، خودشیفتگی و خودشکفتگی را به تصویر می‌کشد؛ لذا طیب روحانی را فرد خودشکفته و کمال‌یافته‌ای می‌داند که خودشیفته علم خویش نیست؛ بلکه هسته مرکزی خودشیفتگی را تحت کنترل خود درآورده و توانسته از خودشیفتگی به خودشکفتگی فرارود؛ لذا نشانه‌های خودشکفتگی هم‌چون: خردمندی و گرانمایگی را در شخصیت او می‌بیند و می‌گوید:

بود اندر منظره، شه منتظر تا ببیند آنچه بنمودند سر
دید شخصی، فاضلی، پرمایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای (همان: ۶۷-۶۸)

۳-۲-۲- خودشیفتگی و صورت‌گرایی

یکی دیگر از مظاهر خودشیفتگی انسان را می‌توان در توجه به صورت‌گرایی و زیبایی ظاهری و جسمانی مشاهده کرد. اریک فروم عقیده دارد «یکی از ابتدایی‌ترین نمونه‌های خودشیفتگی را می‌توان در گرایش شخص عادی نسبت به بدن خویش مشاهده کرد. بیشتر مردمان، چهره و اندام خود را دوست دارند، و اگر از آن‌ها بپرسند که آیا مایلند با شخص دیگری که شاید زیباتر هم باشد عوض شوند، قطعاً پاسخ آن‌ها منفی خواهد بود» (فروم، ۱۳۹۵: ۷۵). البته باید اذعان داشت در این امر از دیدگاه فرد خودشیفته، معیار زیبایی‌شناسی دیگر مطرح نیست؛ بلکه فقط چیزی که با زیبایی ظاهری و بدن شخص خودشیفته ارتباط دارد، خوشایند و مطلوب است، حال آن‌که همان چیز وقتی مربوط به زیبایی ظاهری و بدن شخص دیگری باشد، از نظر فرد خودشیفته ناخوشایند و نامطلوب است. مطابق این رویکرد، مولوی با نگرش روان‌شناختی، صورت‌گرایی را به‌عنوان یکی از دردهای نازل نفسانی و روانی انسان مطرح می‌کند که موجب خودشیفتگی، ضلالت و گمراهی فرد می‌شود. البته باید اذعان داشت صورت در نزد مولانا «بر پدیده‌ها و لایه‌های سطحی جهان هستی اعم از آفاقی و انفسی اطلاق می‌شود. از این رو در برابر معنی قرار می‌گیرد که حقیقت راستین جهان هستی است که در پشت پرده نمودها پنهان است» (زمانی، ۱۳۸۹: ۴۸۸). از این رو مولوی یکی از جلوه‌های صورت‌گرایی را در عشق‌ورزی عاشق به زیبایی‌های ظاهری می‌داند و عقیده دارد تمرکز بر صورت‌های زیبا، موجب خودشیفتگی است و فرد خودشیفته نیز در اثر عشق شدید، همه ارتباط خویش را با واقعیت می‌گسلد و خود را جانشین واقعیت می‌سازد؛ لذا چون از عشق بر صورت سرشار است، نمی‌تواند از خودشیفتگی فرارود:

آن‌چه بر صورت تو عاشق گشته‌ای چون برون شد جان چرایش هشته‌ای؟
صورتش برجاست این سیری ز چیست؟ عاشقا واجو که معشوق تو کیست؟ (مولوی، ۱۳۶۳: ۷۰۵/۲-۷۰۴)

۳-۳- آسیب‌شناسی خودشیفتگی

در این بخش به بررسی آسیب‌های خودشیفتگی هم‌چون: منطق‌تراشی، روان‌پریشی و فراق‌کنی می‌پردازیم که ریشه در خودشیفتگی فرد دارد.

۳-۳-۱- خودشیفتگی و منطق‌تراشی

یکی از آسیب‌های خودشیفتگی در روان‌شناسی اریک فروم، منطق‌تراشی، داوری متعصبانه و قضاوت نامعقول است. فروم عقیده دارد «موضوع بستگی فرد خودشیفته نه بر اساس سنجش عینی ارزش‌ها، بلکه چون من یا مال من است، ارزشمند (نیکو، زیبا، خردمند، و...) پنداشته می‌شود» (فروم، ۱۳۹۵: ۸۴). مطابق این رویکرد، مولوی نیز تمرکز بر «من و مایی را نشانه خودشیفتگی انسان قلمداد می‌کند؛ به عبارت دیگر فرد خودشیفته براساس منطق‌تراشی تمایل دارد آن‌چه که مربوط به خود اوست، ارج بسیار نهد و کیفیت راستین امور، تعیین‌کننده این سنجش نیست؛ لذا به خاطر خودمحوری و «من و مایی» کردن، قوه تشخیص داوری درست را از دست می‌دهد و باعث تباهی کارها می‌شود. مولوی این حقیقت را این‌گونه بیان می‌کند:

هست این جمله خرابی از دو هست (مولوی، ۱۳۶۳: ۱/۳۰۱۲)

در من و ما سخت کردستی دو دست

در واقع مولوی می‌خواهد خواننده را به این سطح از آگاهی برساند که «من دروغین تنها تصویر و سایه‌ای از من حقیقی است که تجلی آن بویژه در نوعی اختلال شخصیت به نام اختلال شخصیت فرد خودشیفته دیده می‌شود؛ در برابر من دیگری که حقیقی است و مفهوم واقعی هستی انسان را تشکیل می‌دهد» (ماحوزی، ۱۳۸۹: ۱).

۳-۳-۲- خودشیفتگی و فرافکنی

یکی دیگر از آسیب‌های خودشیفتگی، فرافکنی است. خودشیفتگی در روان‌شناسی به‌عنوان یک اختلال شخصیت در پاره‌ای از موارد، باعث فرافکنی می‌شود. در روان‌شناسی اریک فروم، فرافکنی یکی از مکانیزم‌های دفاعی است که از طریق آن می‌توان، درون انسان‌ها را واکاوی کرد و تا حد زیادی پی به شخصیت آن‌ها برد. از این رو عقیده دارد شخص خودشیفته بواسطه فرافکنی «منبع اضطراب را به دنیای خارجی نسبت می‌دهد» (شکرکن و همکاران، ۱۳۸۰: ۳۱۱). بر این اساس، انسان عیب‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که فرد، صفات و حالات درونی خود را تصویرسازی می‌کند و آن را به روی یک فرد دیگر می‌اندازد؛ در واقع شخص خودشیفته «با این نسبت‌دادن ناآگاهانه، باعث کاهش اضطراب خود می‌شود» (مان، ۱۳۴۲: ۱۳۸).

مطابق این رویکرد، مولوی هم‌چون روان‌شناسی آگاه، لایه‌های درونی انسان را واکاوی می‌کند و عقیده دارد افراد خودشیفته کسانی هستند که از روی ناآگاهی، عیب‌های خود را به روی دیگران می‌اندازند و با فرافکنی، هیجانات و افکار نامطلوب خود را به دیگران نسبت می‌دهند و با این نسبت‌دادن نادرست، در حقیقت عیب خود را در دیگران می‌بینند؛ اما در واقع خودشیفتگی شدید آن‌ها، مانع خودشناسی می‌شود و همین امر موجبات هلاکت آن‌ها را فراهم می‌آورد؛ هم‌چون داستان آن شیرینی که بر اثر خودشیفتگی، خشمگین می‌شود و این خشم ناشی از خودشیفتگی را بر تصویر خیالی شیر دیگری در قعر چاه - که در واقع تصویر خود او بود - می‌اندازد و بر آن حمله می‌کند و در نهایت، باعث هلاکت خود می‌شود. مولوی این حقیقت را به طرز نغز بیان می‌کند:

ای بسی ظلمی که بینی در کسان	خوی تو باشد در ایشان ای فلان
اندر ایشان تافته هستی تو	از نفاق و ظلم و بد مستی تو
آن توی و آن زخم بر خود می‌زنی	بر خود آن ساعت تو لعنت می‌کنی
در خود آن بد را نمی‌بینی عیان	ور نه دشمن بوده‌ای خود را به جان
حمله بر خود می‌کنی ای ساده مرد	هم‌چو آن شیرینی که بر خود حمله کرد
چون به قعر خوی خود اندر رسی	پس بدانی کز تو بود آن ناکسی

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱/۱۳۲۴-۱۳۱۹)

بنابراین افراد خودشیفته به‌خاطر اعتماد به نفس کاذب، نمی‌توانند در وجود خود تأمل کنند و به‌کنه صفات و خوی خود پی ببرند، لذا هر نقص و عیبی را که به دیگران فرافکنی می‌کنند، در واقع در خود آن‌هاست:

ای بدیده عکس بد بر روی عم بد نه عم است آن توی از خود مرم (همان، ۱۳۲۷: ۱)

۳-۳-۳- خودشیفتگی و روان‌پریشی

یکی دیگر از آسیب‌های خودشیفتگی، روان‌پریشی است. روان‌پریشی، نوعی اختلال در شخصیت انسان است؛ به‌گونه‌ای که اریک فروم عقیده دارد «روان‌پریشی موجب به هم ریختن افکار و ادراک فرد می‌شود؛ به‌طوری که دنیا را به‌گونه‌ای متفاوت می‌بیند و از هذیان‌گویی و خیال محال رنج می‌برد» (لون، ۱۳۸۷: ۴۲). حال این روان‌پریشی در آراء اریک فروم، ارتباطی تنگاتنگ با خودشیفتگی دارد. فروم معتقد است افراد خودشیفته «با روانی آشفته در تلاشی مذبوحانه، می‌کوشند با تفوق بر

محدودیت وجود انسان، برای مسئله وجود انسان راه‌حلی بیابند. چنین وانمود می‌کنند که شهوت و قدرتشان را حدی نیست؛ از این رو بر اثر تخیلات خودشیفتگی خویش، همه را وادار می‌کنند تا او را خدا بدانند؛ یعنی قدرت‌مندترین و خردمندترین. پس در نظر فرد خودشیفته، جنون خودبزرگ‌بینی‌اش، احساسی معقول به نظر می‌رسد» (همان: ۴۳). حال با بررسی آثار مولوی، می‌توان نشانه‌های روان‌شناختی فوق را در شخصیت فرعون جستجو کرد. فرعون در نگرش روان‌شناختی مولوی، از جمله شخصیت‌های خودشیفته روان‌پریش است که به عقیده فروم، این تیپ از شخصیت «هر اندازه برای خدا شدن بیشتر می‌کوشد، بیشتر از نوع بشر دور می‌شود؛ این جدایی او را وحشت‌زده می‌سازد، همه دشمن او می‌شوند و برای مقابله با وحشت حاصل از آن ناگزیر است بر قدرت و بی‌رحمی و خودشیفتگی خویش بیفزاید» (فروم، ۱۳۹۹: ۷۴). از این رو فرعون در اثر «ستایش و مدح مردم، خودپسندی را پرورش می‌دهد که پس از تکرار و انتشار مدح، حس تکبر و عجب نفسانی قوت می‌گیرد و گاه تا به دعوی خدایی نیز می‌کشد» (فروزانفر، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷۴۰). بنابراین مولوی، شخصیت خودشیفته روان‌پریش فرعون را سیری ناپذیر از قدرت و شهوت، مدعی خدایی تصویر می‌کند و می‌گوید:

سجده خلق از زن و از طفل و مرد	زد دل فرعون را رنجور کرد
گفتن هر یک خداوند و ملک	آن‌چنان کردش زو همی مُنْهَتِک
که به دعوی الهی شد دلیر	اژدها گشت و نمی‌شد هیچ سیر (مولوی، ۱۳۶۳: ۱۵۵۷-۱۵۵۵)

۳-۴- خودشیفتگی و تصعید

خودشیفتگی به‌عنوان یک اختلال شخصیت در روان‌شناسی، باعث خودمحوری فرد می‌شود. لذا می‌توان آن را با کمک مکانیسم تصعید به خودشناسی بدل کرد. فرآیند تصعید به‌عنوان یک مکانیسم دفاعی روانی، در روان‌شناسی مطرح است. اریک فروم درباره مکانیسم تصعید عقیده دارد که «انرژی غریزی به دیگر مجراها معطوف می‌گردد؛ مجراهایی که جامعه نه تنها آنها را می‌پذیرد، بلکه ستایش هم می‌کند. برای مثال، انرژی جنسی می‌تواند به رفتارهای آفریننده هنری معطوف گردد و والایش یابد» (شولتز، ۱۳۹۱: ۶۷). زیرا «گاهی برآوردن امیال و آرزوها با موانع اجتماعی برخورد می‌کند و در نتیجه فرد طوری آن‌ها را تغییر مسیر می‌دهد که مورد پسند جامعه باشد» (خداناهای، ۱۳۸۲: ۱۷۸). لذا این مهم با به‌کارگیری فرآیند تصعید یا والایش امکان‌پذیر است «که فرد به یاری ساخت و کارها یا مکانیسم روانی، غرایز طبیعی‌اش را به شکل‌های پویایی تبدیل کند که مؤلف کار هستند» (یونگ، ۱۳۹۴: ۵۵). بنابراین فرآیند تصعید «یعنی جابجایی یک نیروی درونی به‌سوی یک هدف اجتماعی سطح بالا» (گنجی، ۱۳۹۳: ۱۴۱). بر این اساس، با بررسی و مطالعه آثار و افکار مولوی، می‌توان دریافت که بسیاری از مکاشفات عرفانی او با نظریه‌های روان‌شناسان معاصر، هم‌سویی دارد؛ حتی «اریک فروم در بحث خود از مولانا تعجب می‌کند که چطور در قرون وسطی، هم‌زمان با کسانی چون مایستر آکهارت اومانیت، بزرگی چون مولانا در شرق می‌زیست» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۱۳۸). از این رو یکی از نظریه‌های روان‌شناسانه مولوی، فرآیند تصعید است که «در باب غرایز، تفوق خود به غرایز، ماهیت نفس، خودآگاهی، ناخودآگاهی و خودآگاهی عمومی و آفاقی سخنانی بلند دارد» (همان: ۷۸). فرآیند تصعید را از دیدگاه مولوی، می‌توان این‌گونه تعریف کرد: دگرگونی و تبدیل وضعیت امری نازل و فرودین به امری متعالی و برین که به هیچ‌وجه با انگیزه‌های مادی و دنیوی سنخیت ندارد و بدان وسیله می‌توان، احساسات هیجان‌انگیز غریزی را از حالت اولیه خود به‌سوی هدف‌های عالی و بهتری سوق داد که موجب رضای خاطر انسان می‌شود:

تا بدینجا بهر دینار آمدم	چون رسیدم مست دیدار آمدم
بهر نان شخصی سوی نانوا دوید	داد جان چون حسن نانبا را بدید
بهر فُرجه شد یکی تا گلستان	فُرجه او شد جمال باغبان (مولوی، ۱۳۶۳: ۲۷۸۶/۱-۲۷۸۴)

بر این اساس، اریک فروم عقیده دارد فرد خودشیفته چون همه «اشکال نخوت، تحسین خود، ارضای نفس، تجلیل خویش، تعصب‌ورزی و تمامی شکل‌های کوتاه‌بینی را در خود دارد» (فروم، ۱۳۹۵: ۸۰). و از طرف دیگر خودشیفتگی «شوری است که شدت آن در بی‌شماری از افراد، یک هسته مرکزی خودشیفتگی به‌جای

می‌گذارد که تقریباً فناپذیر به نظر می‌رسد و برای بقا دارای کنش زیست‌شناختی مهمی است» (همان: ۸۲). از این رو با توجه به فناپذیری خودشیفتگی و جنبه زیست‌شناختی آن برای بقا، می‌توان این انرژی‌گریزی فرد خودشیفته را در پرتو مکانیسم تصعید به مجاری مقبول در جامعه هدایت کرد تا مولد اخلاق حسنه و صفات پسندیده هم‌چون: تقوا، حلم و ایثار در فرد خودشیفته شود تا در اثر آن بتواند رابطه‌ای صمیمانه و به دور از اغراض نفسانی با اطرافیان خود داشته باشد. لذا مولوی درباره تصعید انرژی‌گریزی و نیروهای درونی فرد خودشیفته به سمت و سوی امور خلاق و جامعه‌پسند می‌گوید:

چون شما این نفس دوزخ‌خوی را	آتشی گبر فتنه‌جوی را
جهدها کردید و او شد پر صفا	نار را کشتید از بهر خدا
آتش شهوت که شعله می‌زدی	سبزه تقوی شد و نور هدی
آتش خشم از شما هم حلم شد	ظلمت جهل از شما هم علم شد
آتش حرص از شما ایثار شد	و آن حسد چون خار بُد، گلزار شد (مولوی، ۱۳۶۳: ۲۵۶۳/۲-۲۵۵۹)

نتیجه‌گیری

از این بحث می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت:

- مولوی برای دست‌یابی به الگوی شخصیت سالم و انسان کامل، از مرحله خودشیفتگی به مراحل عالی خودشناسی و خودشناسی فرا می‌رود؛ به‌گونه‌ای که نه در شخصیت هنری مولوی (شاعری و عارفی) و نه در شخصیت حقیقی او، هیچ نشانه خودشیفتگی شدید نمی‌توان پیدا کرد.
- مولوی بر اساس آراء فروم، با تمرکز بر روان و سبک زندگی انسان‌های جامعه زمان خود، نشانه‌های خودشیفتگی را بیشتر در ادعای علم و دانش و توجه به صورت‌گرایی‌های افراطی می‌داند.
- مولوی خودشیفتگی را مانع خودشناسی و تحقق خود حقیقی می‌داند؛ لذا فرد خودشیفته دچار اعتماد به نفس کاذب می‌شود.
- مولوی هم‌چون اریک فروم عقیده دارد در نهاد هر انسانی یک هسته مرکزی خودشیفتگی وجود دارد که نمی‌توان آن را ریشه‌کن کرد؛ بلکه می‌توان آن را به‌واسطه خودآگاهی مدیریت کرد.
- براساس آراء اریک فروم، مولوی قائل به دو نوع خودشیفتگی است: خودشیفتگی بهینه و خودشیفتگی بیشینه. خودشیفتگی بهینه را در برابر انسان‌های فرومایه و پست، جهت بقا و عزت نفس ضروری می‌داند؛ اما خودشیفتگی بیشینه را که منشأ همه تباهی‌ها و ویرانگری‌های روانی و شخصیتی انسان است، نفی می‌کند و نمونه تجلی آن را در شخصیت‌هایی هم‌چون فرعون می‌بیند.
- مولوی بر اساس آراء فروم، خودشیفتگی بیشینه را باعث منطق تراشی، روان‌پریشی و فراق‌کنی عیب‌ها می‌داند؛ به‌گونه‌ای که فرد خودشیفته، عیب‌ها و تمایلات ناپسند خود را به دیگران نسبت می‌دهد و خود را از هرگونه عیب و نقصی مبرا می‌داند.
- مولوی در پرتو مکانیسم تصعید، سعی دارد انرژی‌گریزی خودشیفتگی را در شکل مطلوب و مقبول جامعه، هم‌چون: علم و ایثار کانالیزه کند.

منابع

- ۱) قرآن کریم (۱۳۷۱). ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش.
- ۲) پاینده، حسین (۱۴۰۱). نظریه و نقد ادبی، چاپ چهارم، جلد اول، تهران: سمت.
- ۳) پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴) حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۲). دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ دوازدهم، تهران: صفی‌علیشاه.
- ۵) خداپناهی، محمدکریم (۱۳۸۲). انگیزش و هیجان، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- ۶) زمانی، کریم (۱۳۸۹). میناگر عشق، چاپ هشتم، تهران: نی.
- ۷) شکرکن، حسین (۱۳۸۰). مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- ۸) شولتز، دوآن و سیدنی الن شولتز (۱۳۹۲). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ بیست و چهارم، تهران: ویرایش.
- ۹) شمیسا، سیروس (۱۳۹۴). مولانا و چند داستان مثنوی، چاپ سوم، تهران: قطره.
- ۱۰) غرانیر، بیلا (۲۰۰۰ م). النرجسیه دراسه نفسیه، ترجمه وجیه اسعد. دمشق: منشورات وزارت الثقافه.
- ۱۱) فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۱). شرح مثنوی شریف، جلد دوم، چاپ دهم، تهران: زوار.
- ۱۲) فروم، اریک (۱۳۹۹). انسان برای خویشتن، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.
- ۱۳) ____، ____ (۱۳۹۵). دل آدمی و گرایشش به خیر و شر، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ سیزدهم، تهران: پیکان.
- ۱۴) فلوطین (۱۳۶۶). دوره آثار فلوطین، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد اول، تهران: خوارزمی.
- ۱۵) کریم پسندی، کوروس (۱۳۹۶). درد خودبینی از دیدگاه مولوی، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، سال ۸، شماره ۱.
- ۱۶) گنجی، حمزه (۱۳۹۳). روان‌شناسی عمومی، چاپ چهارم، تهران: ساوالان.
- ۱۷) لون، الگزاندر (۱۳۸۷). خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی اجتماعی، ترجمه اکبر باقری، تهران: بازتاب.
- ۱۸) ماحوزی، امیرحسین (۱۳۸۹). مولانا و مفهوم من، پژوهش‌نامه ادب حماسی، دوره ۶-۵، شماره ۹.
- ۱۹) مان، نورمان‌لی (۱۳۴۲). اصول روان‌شناسی، ترجمه محمود صناعی، تهران: اندیشه.
- ۲۰) مک ویلیامز، نانس (۱۴۰۰). تشخیص روان تحلیلی: شناخت ساختار شخصیت در فرایند بالینی، ترجمه غلامرضا جوادزاده، چاپ دوم، تهران: ارجمند.
- ۲۱) مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر.
- ۲۲) هریس، باد (۱۳۹۲). خودخواهی مقدس: راهنمایی برای زندگی پر معنا، ترجمه سیمین موحد، تهران: پیکان.
- ۲۳) یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۴). ماهیت روان و انرژی آن، ترجمه پرویز امیدوار. چاپ دوم، تهران: بهجت.

Psychological Analysis of Narcissism in Rumi's Masnavi with an Approach to Erich Fromm's Opinions

Seyyede Marziyeh Motahari¹, Ahmad Karimi^{2*}, Kuros Karim Pasandi³, Fahimeh Mashayekh Kandeskola⁴

¹ PhD student, Department of Persian Language and Literature, Chalus Branch, Islamic Azad University, Chalus, Iran.

^{*2} Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Chalus Branch, Islamic Azad University, Chalus, Iran.

(Corresponding author)

³ Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Chalus Branch, Islamic Azad University, Chalus, Iran.

⁴ Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Chalus Branch, Islamic Azad University, Chalus, Iran.

Email: a.karimi049@gmail.com (Responsible author)

Abstract

Criticism of Persian literary texts with an approach to the opinions of contemporary psychologists demonstrates the deep connection between literary works and the science of psychology. In this way, Rumi, as a psychologist focusing on the human psyche and life, proposes narcissism as a psychological disorder in the human personality that causes the projection of flaws, psychosis, rationalization, and false self-confidence of the individual. Therefore, this article analyzes narcissism in Rumi's Masnavi using a descriptive-analytical method and with an approach to the opinions of Erich Fromm. The results of the research indicate that Rumi, through self-awareness, controls the central core of narcissism; therefore, neither in Rumi's artistic personality (poetic and mystical) nor in his real personality, can any sign of severe narcissism be found; In addition, considering the immortality of narcissism and its biological aspect for survival, it tries to direct the instinctive energy of the narcissist into acceptable and creative channels in society in light of the sublimation mechanism, so that while creating balance, the narcissist can transform narcissism into self-destruction in order to achieve a healthy personality.

Keywords: Rumi's Masnavi, Erich Fromm, Psychoanalysis, Narcissism.